

بمعنی پستان و ذوالثدیه بمعنی صاحب  
بسنائت لقب جر قوس بن زهیر  
سر لشکر خوارج است که از  
امیر المؤمنین روی بگردانیدند و سپس  
با او بجنگیدند و در جنگ نهران  
شکست خوردند و داستانش دراز  
است و او را ذوالثدیه از این روی  
گفتند که در سینه پستانی چونان پستان  
زنان داشت و بعضی پستان او را بر  
شانه اش نوشته اند و امیر المؤمنین  
وقتی کشتگان خوارج را نگر بست  
و بذوالثدیه رسید گفت با پیغمبر بودم  
حالی که میان ماغیمتی رفتمت کرد  
و همین ذوالثدیه آمد و گفت یا محمد  
دادگری کن و سوگند بخدا که امروز  
بمدل رفتار نگر دی گفت مادرت  
بسوگت نشنید اگر من بمدل کار میکنم  
چه کسی بمدل کار کند عیبر گفت آیا  
چنین مرد گسنا خبر را نکشم گفت  
بگذارش چه کسی هست که او را بکشد  
ذوالجوشن جوشن بروزن

روغن بمعنی زره نیز بمعنی سینه و  
ذوالجوشن لقب شریح بن قریط  
بن اعرار ضیابی است پدر شمر سر  
کرده پیادگان سپاه عمر بن سعد در  
کربلا و او را ذوالجوشن صاحب

زره از این روی گفتند که در سینه بر  
آمدگی داشت و او را زره مانند  
کردند و با آنکه کسری او را زرهی  
داد و با آنکه اول کسی بود از  
عرب که جوشن در بر کرده هر سه  
سخن را در باره لقب او نوشته اند  
ذوالعمار عمار بر وزن

کنار بمعنی خر و ذوالعمار بمعنی  
صاحب خر لقب اسود عتسی است  
است که در صنعای بهت دعوی  
پیغمبری کرد و جمعی با او گردیدند  
و بر آن امر عمال پیغمبر را از یمن  
بیرون کرد و شهر بن باذان را مل  
صنعا را کشت و زرش را نهر ف کرد و  
آوازه اش پیچید نا آنگاه که فیروز  
دیلمی او را با کمال زرش در بستر بن  
گشت و پهرانش از او جدا گشته اند و او  
را ذوالعمار از این روی گفتند که  
شهری سپاه داشت و کویند خمر را  
جنان پر و زده بود که رهشی او را  
سخت پروردگار را سپرده که

بغناک افتاد و رفتی

بر زمین نه زانو بر زمین نهاد  
ذوالانصار همان بروزن نگار

ربیع است که

افکنند و بایلان در آویخت و بسیاری  
را شمشیر و نیزه زد و چون از مجروحان  
پرسیدند چه کسی مرا زخم زد گفت  
ذوالحمار آنکس که معجز بر سر داشت  
و این لقب بر او ماند

ذوالدمعه دمه برون شعله  
بعضی صاحب اشک لقب حسره  
بن زید بن علی بن حسین بن علی بن  
ایطالب است در شمار مجددان و  
پارسایان که در شام سال ۱۶۶ از مادر  
زاد و امام صادق (ص) او را بغر زندی  
گرفت و در کنار خود پروراند  
و ام کلثوم دختر محمد بن عبد الله بن  
علی بن حسین بن علی بن ایطالب  
(ع) که زنی صاحب جمال و ثروتمند بود  
بزنی او داد و از این رهگذر ثروت  
و مکنه ترسید و او را ذوالدمعه از ایزوی  
گفتند که در یازده شب و هنگام  
تهدید گریست و در سال ۱۳۵ و یا ۱۴  
در گذشت و از دودمان او است بهاء  
الدین بلی در شمار فیهان و شاعران  
و عالمان و در علم بیابد و نیز بهاء  
الشرف نجم الدین ابوالحسن محمد بن  
حسن بن اسماعیل که نامش در اول  
صعیه کامله مسطور است و جمعی از  
اهلام مانند حمید الرؤسا و شیخ علی

بن سکون و شیخ محمد بن مشهدی از  
او حدیث کرده اند و نیز ابوالبرکات  
همر بن ابراهیم بن محمد بن محمد بن  
احمد بن علی بن حسین ذوالدمعه در  
در شمار پیشوایان ادب و فقه و حدیث  
و متوفی ۵۳۹ و نیز ابوالحسن بن  
بن عمر بن یحیی بن حسین ذوالدمعه  
که در روزگار خلافت المستعین عباسی  
در کوفه بشورید و مردم را بنوعی  
خواند و جمعی از مردم کوفه و جمعی  
از اعراب بیابان نشین دست بیعت با او  
فرا دادند و جنبش کرد و بیت المال  
(خزانه) کوفه را تصرف کرد و آنرا  
میان یارانش پیرا کند و زندانیان را  
آزاد کرد و عاملی حلیفه را از کوفه  
براند و مردمش بیشتر شدند تا آنگاه  
که محمد بن عبد الله بن ملجم امیر  
بغداد لشکری برای سرکوبی او  
فرستاد و در قریه شامی زدن کوفه  
چنگ میانه در لشکر در گریخت و  
لشکر خلیفه فیر و زگر دید و سپاه  
ابو الحسن شکست خورد و پس از  
فرو نشین کرد و عبار ابو الحسن  
را کشته دیدند و این قتیبه در حدود  
سال ۶۵ اتفاق افتاد ابو الفرج در  
مقاله الطالین نوشت که ابوالحسن

یحییٰ جمعی از افاضل و بلند نام است  
 کوفه بیرون ناخند و در مرانی وی  
 شعراء فصاحت بسیار نظم کردند و چنان  
 اتفاق افتاد که در عصر شهادت او تنی  
 چند از شاعران نیکو پرد از که بر  
 عتدات خروج زیستند در میان بودند  
 از جمله ابن رومی شاعر شهیر که  
 او را بقصیدنی غراء مرثیت گفت و  
 این مرثیت از قضا بد برگزیده او  
 است و این ابیات از آنست

اما منك فانظر ای نهجیک تنهج

حدر یفان شتی مستقیم و اعوج

افی کل یوم للنبی محمد

قیل زکی بالدماء مخرج

تبعون فیدالدین شرا لمة

فلا دین الله قد کان یخرج

کم یا یل الیاس یا و کم

لله انصیحکم مما قایل مخرج

اما فیهم راع لسی بین

ولا خائف من ربه بعد

لقد عهدوا ما از الله فحک

کانت کتاب الله فیهم و جمع

ابعد الدنکی بالحبین شهید کم

تضییعی مما بیع السماء فمخرج

لنا و علمنا لا علیه و لاله

تسوج اسراب الدهوع و تشج

و آن قصیده یکصد و ده بیت  
 است و تمامت ابیات آن بلند افتاده است  
 و محمد بن حسین بن سعید ع دست هم  
 مرا گفت که از یحیی بن عمر پارسان  
 ندیدم و منش گفتم اگر تنگبستی ترا  
 بر خروج وا داشته است اینک هزار  
 دینار از من استمان و بدان که جز آن  
 ندارم و از این راهی که رفتی باز گرد  
 و بر من که هزار دینار دیگر از پارانم  
 بستانم و بنود هم گفت ز من از من بطلاق  
 با من جدا باد اگر خروج جز برای خدا  
 باشد گفتم دستت را براده تا بانویست  
 کنم و با او سحت کردم و با او بیرون باختم  
 ذوالرمحین رمحین تشیه رمح  
 بروزن فعل بمعنی نیزه و ذوالرمحین  
 صاحب دو نیزه و آن لقب عمرو بن مغیره  
 است که او را از جهت درازی پایش  
 ذوالرمحین لقب دادند نیزه لبه الیک بن  
 ربیع بن عمرو است که با دو نیزه جنگید  
 از ره رمه باضم و تشدید و  
 میم بروزن جنبه بمعنی پاره از رس و  
 آن لقب ابوالعثر غیلان بن عقبه بن  
 مسعود بن حارثه عدوی است از مشاهیر  
 شعرای عشاق عرب و معاصر با فرزدق  
 و جریر و بامیه دختر مغالی بن طلحه بن  
 قیس بن عاصم منقری عشق و وزید

و فرود گازی بر عاشق پیشگی وی  
 گذشت و میه او را ندید و بس اشعار  
 اورا شنید و نیز با خرقاء که زنی از بنی  
 عامر بن صعصعه بود راه تشبیب را سپرد  
 اینست قتیبه در کتاب الشعر والشعراء  
 نوشت که ذوالرمله در یکی از سفرهایش  
 که بیادیه کرد خرقاء را دید و خوب او  
 را نگریست و برداش نشست و بیپایانه  
 فرو نتردیدنش ابانش را درید و بخرقاء  
 نزدیک گردید و گفت من مردی  
 رهگذرم و انبان چرمینم دریده آنرا  
 بدوز گفت من آنرا و هیچ کاری رانیکو  
 ندانم چه من خرقایم و خرقاء زنیست  
 حصه از جهت بلند می منزلتش در  
 خانواده اش کار نکند و بیکار زیست  
 و ذوالرمله نام خرقاء را بر او نهاد و با  
 اشعار خود او را ستود و خانم خود را  
 بعشق او بروراند و او را ذوالرمله از  
 این روی گفتند که از زنی آب خواست  
 حالیکه پاره رسی بر شانه داشت زن  
 او را گفت ذوالرمله (ص ۱۰۰)  
 بیا آب بیاشام و بعضی گویند در  
 کودکی بدرد چشم دچار گردید و  
 تعویذی که بیارم رسی آنرا بسته بودند  
 بر او آویختند و برای آویختگی پاره  
 رسی بر او ذوالرمله او را نقیب دادند

ذوالرمله

و بعضی گویند برای نظم این شعر  
 ذوالرمله گفتندش  
 لم یبق منها ابد الا بید  
 شیر ثلاث ما ثلاث سود  
 و غیر موزون الفقا موزون  
 فیه بغایا و ما ا لتقاید  
 چنانکه نوشته میم معشوقه ذوالرمله  
 آرزو مند بود که عاشق را باخته خود را  
 ببیند و بر دست خرد نماید که مشتری در راه  
 خدا قربان کند اگر او را ببیند قنار ادر  
 همان ایام ذوالرمله را دید و از جهت سیه  
 چردگی و زشتی و زلزلش به پنداشتند و از  
 رسوائی و غصه است خورد غالب و از آن پس  
 آرزوی ذوالرمله برای دیدار میسه است  
 بچشمش آمد چه او را جز در زیر نقاب  
 ندید و نقاب را نفرین کرد در گفت  
 چیزی الله الیر اقمع من نقاب  
 من ا لتقیات شرأسا بقینا  
 یو ا رین السلاج ذلا نراها  
 و یخفین القبا ح غیر د هینا  
 تا آنگاه که به آرزویش رسید و میه  
 نقاب از چهره برداشت اما و شمار میه را  
 چنانکه خواست ندید و با بناتمی سخن  
 میه این ابیات گفت  
 هلی و چه می مسحه من دلا حه  
 و تعهدت ان نقاب العار لو کان با دینا

الم تر انت ا لسا ء یضیث طلمه  
 و ان کان لون الماء ایض صافیا  
 فوا ضیمة الشعر البلی لبح فاقضی  
 بهی وان لم املک ضلال مؤ ادیا  
 و ذوالرمه در سال ۱۱۷ در گذشت  
 ذوالریاستین (صاحب د و  
 سروری) و آن لقب فضل بن سهل  
 سرخسی وزیر مأمون است که در  
 آغاز زکیش مجوس داشت و بوقور  
 حکمت و فطنت موصوف بود و در  
 علم فلسفه و نجوم مهارتی بسزا داشت  
 و بر دست مأمون مسلما نی گرفت و  
 سپس در زندگی سیاسی دو آمد  
 و چندی نگذشت که بوزارت مأمون  
 رسید و هم سپهسالار و امیر اشکر  
 از این روی که دو منصب را  
 در یافت او را ذوالر یا ستین گفتند  
 و هنگامی که مأمون آهنگ رفتن  
 بغداد را داشت و بسر خسر رسید  
 فضل بن سهل بهمام رفت و غالب بن  
 اسود مسعودی و قسطنطین رومی و  
 سرخ دیلمی و موثقی قلد با  
 های کشیده گرداگردش را  
 گرفتند و او را بسد و سپس  
 گریختند و مأمون ایشان را دستگیر  
 کرد و بقتل رسانید و سرها ایشان را

نزد حسن بن سهل فرستاد اما مادر  
 فضل آرام نگرفت و از گریستن باز  
 نایستاد مأمون بدلا رامیش کوشید که  
 من بجای فضل فرزند تو ام مادر  
 فضل گفت چسان بر فرزندمی نگریم  
 که امیرالمؤمنین خود را بجای وی  
 فرزند من شمرد و این قضیه در سال  
 ۲۰۶ اتفاق افتاد و پس از ذوالریاستین  
 برادرش حسن بن سهل بوزارت رسید  
 و پیوسته بر سر کار بود تا سال ۲۳۶ در  
 گذشت و از وقایع مهم این دوره  
 ازدواج تاریخی مأمون است یا بوران  
 دختر حسن بن سهل بشریحی که  
 مورخان آنرا نوشته اند

ذوالشمالین شما این تثنیه  
 شما در زمان کناه بعد دست ح...  
 ذوالشمالین (صاحب د و دست چپ)  
 لقب عمیر بن عبد عمرو صحابی است  
 که باد و دست کار کرد و هم با دو  
 دست کار زار کرد و در جنگ بدر  
 کشته گردید و بعضی نام او را حارث  
 بن عبد عمرو نوشته اند

ذوالشهادتین (صاحب دو  
 گواه) و آن لقب خزیمه بن ثابت بن  
 هماره اوسی خطمی صحابی است  
 و پیغمبر (ص) او را ذوالشهادتین لقب داد

و شهادتش را بجای دو شاهد گرفت و  
در جنگ صفین سال ۳۷ پس از  
عمر بن یاسر کشته گردید

ذو ظلمیم      خطایم بر وزن ذی بعر  
بمعنی صاحب ستمناهی آن لقب خوشب  
تا بی است که با پیله خود در  
جنگ صفین در میان سپاه معاویه  
بود کشته گردید و این هدا لبر او را  
در شمار صحابه آورده اما درست  
اینست که نامی است نه صحابی

ذوالعنق      عنق بر وزن شتر  
بمعنی گردن امپ یزید بن معاویه  
و خویلد بن عامر بن هلال کلبی و سه  
دیگر ظاهر جدام است و ایشان را  
از جهت سطرری گردن صاحب گردن  
(ذوالعنق) گفتند

ذوالعینین      (صاحب و چشم)  
و آن لقب فایده بن معاویه بن زید  
انصاری صحابی است که در بند در  
چنگ احد پسگی از دو بیست و نه  
آسیبی دید چند اسکندر کونانی اسناد  
و نزد پیغمبر رفت و گفت در خانه زنی  
زیبا و جوان دارم که مرا خواهد و  
منش خواهم و از آن ترسم که اگر  
چشم آسبب ببیند خاطر من از علاقه  
که با من داشت مگر در پیغمبر

چشمش را برجایش نهاد چونان که بود  
و از آن روی او را ذوالعینین گفتند و در  
سال ۶۳ در گذشت و پسگی از فرزندان  
بر عمر بن عبد العزیز در آمد عصر  
پرسید که این مرد کیست خود گفت  
انا ابن النبی - انا لعلی العینین

فردت بکفر المعه لطفی احسن آورد  
فعا دت کما ینت لاول مر  
فیما حسن ما عین و با حسن ما رد  
هر این شعر خوانند

تلک المکارم لا فعبان من ابن  
شیریا سما فعا دت بعد ابو الا  
ذوالنصه      نصه بر وزن جبه  
بمعنی از روی که راه کار را گیر و آن  
لقب معاویه بن یزید انصاری است  
که در کتاف پس چواری شبیه  
بود و فرزندت ستم را آموخت و یزید  
و با این وصف بگذرد سال عمر کرد  
ذوالفقار      فقار زهر بازج اول بر  
وزن فرار جمع فقاره بر وزن شراره  
بمعنی مهره های پشت و آن نام شمشیر  
سامیلم بن ابی طالب (ع) است از آن روی  
صفت مهره های دانت شبیه مهره  
های اسنخوان است و این شمشیر همان  
بنامیه بود که در روز بدر کشته شد  
و به پیغمبر رسید و بنامیر (ع) آنرا بگفتی

ذوالقرنین

ذوالقلیبین

ذوالقلمین

ذوالکفایتین

داد و نیز ذوالفقار لقب مشعر بن عمرو  
همدانی است و نام چندتن از علمای  
امامیه از جمله سید عماد الدین ابو  
الصمصام ذوالفقار بن محمد حسینی  
ز مشایخ ابن شهر آشوب و در شمار  
فاصلان و محدثان

ذوالقرنین قرنین تشبیه قرن  
است بر وزن وزن و در چندین معنی  
بکار رفته است شاخ - گیسو - کوه  
خرد - یکصد سال - روزگار - و  
ذوالقرنین لقب اسکندر مقدونی است  
از آنرو که شرق و غرب را که بمنزلت  
دو شاخ زمینند گرفت و با از آنرو که  
بر دو طرف سرش دو دسته موی نمانده  
بود و باین اعتبار نیز لقب مندر بن  
ماء الیاء است که دو دسته موی از دو  
جوی سرش آریده بود و از لقب امام  
علی بن ابیطالب است از روی حدیثی  
که از پیغمبر آرنده که گفت با علی ترا  
در اشت خانه و در ثقل دیگر گچی  
است و نوح صاحب دو قرن بهشتی یعنی دو  
طرف آن

ذوالانوارین قلبیت انبیه قلب  
بمعنی دل و ذوالقلمین (صاحب دودل)  
لقب جبهیل بن مهران بن حبیب قرشی جهنی  
صحابی است که چه از ی را گویند

توانست در دل نگاه دارد و در سال فتح  
مکه حالیکه پیر سالخورده اسلام آورد  
ذوالقلمین صاحب دودلم لقب  
دیگر فضل بن سهل سرخسی ملقب  
بذوالریاستین است

ذوالکفایتین بمعنی صاحب دو  
کفایت کفایت همشیر و کفایت خامه  
و آن لقب ابوالفتح علی بن محمد بن  
حسین بن حمید قمی است که پس از  
پدر وزیر کنالدوله دیلمی شد و پس  
از رکن الدوله وزیر فرزندش مؤید  
الدوله و با آنکه بیست و دو سال داشت  
که بوزارت رکن الدوله رسید از عهده  
کار بر آمد و ذوالکفایتین لقب گرفت  
تا آنگاه که عضدالدوله از او برنجید  
و برادرش مؤید الدوله نوشت که او  
را زندان افکنند و اموالش را بستانند  
و مؤید الدوله او را مهادت کرد و  
در زندانش اشکنند و کسی را که شکسته  
اس کند بر او گماشت و شکسته گوی  
انگشت چشمش را کرد و سپس  
موی ریشش را بکنند و آنگاه بینی  
را ببرد و آنگاه بدیگر شکسته ها  
پرداخت و در آن حال ذوالکفایتین گفت  
بدل من صورتی المنظر

لحکنه ما بدل المنظر





ذوالکلاع      ذواللسانین      ذوالسین      ذوالثوب

این من کان یفرع الدهر منه  
 فهو اليوم فی التراب تراب  
 قل ہزار ہبہ و غیر احتشام  
 مات مولای فاعترانی اکتساب  
 ذوالکلاع کلاع بر وزن  
 گشاد یعنی دلبری و نیرو مندی نیز  
 صبر بر سختیهای کارزار و آن لقب  
 یکی از ملوک حمیر است بنام یزید  
 بن نعمان نیز لقب سمیع بن ناکور  
 بن مصر و است رئیس قبیلہ حمیر  
 و همان کسی است کہ پیغمبر با و  
 نوشت کہ مسلمین را در گشتن اسود  
 عسری کماک کند و نیز همان کسی است  
 کہ بشام رفت و در تمام زیست و در  
 جنگ حنین با مسویہ بود در ہم در  
 جنگ صفین کشته شد

بهمنی صاحب

دو زبان و آن لقب موله (۱) است  
 کنیف صحابی است و از او از اینری  
 کہ سخنور و شیوا بودند و اللسانین  
 گفتند نیز ذواللسانین لقب بدیع الزمان  
 ابو عبد الله حسین بن ابراهیم بن احمد  
 نطنزی است در طبقه ادیبان و قاضیان  
 و در اصفهان زیست و با دو زبان عربی  
 (۱) موله بر وزن توله یعنی عتکبوت  
 (چو لاله)

و فارسی سخن کرد و کتاب نوشت  
 و از همین روی او را ذواللسانین  
 گفتند و در سال ۴۹۷ در گذشت و  
 از او است کتاب الغلام و کتاب  
 دستور اللغة و کتاب المرقاة و این  
 دو کتاب در لغت عربی فارسی است  
 ذوالسین یعنی صاحب د و  
 پیوند لقب ابو الخطاب عمر بن حسن  
 بن علی است کہ از طرف پدر بدجیه  
 بن خلیفه کلبی صحابی و از طرف  
 مادر بامام علی هادی پیوند رسانند  
 و از همان روی او را ذوالسین  
 گفتند و بی ار اعیان فضالی اندلس  
 است و در طلب حدیث سفرها بمراکش  
 و مصر و تمام و عراق و ایران و  
 ماوراء النهر کرد و کتاب التویر فی  
 مولد السراج المنیر نیز داخت و در

و داستانش در قرآن مسطور است  
 نیز لقب ابوالفیض قویان بن ابراهیم  
 مصری است در طبقه عارفان و صوفیان  
 بلکه از شاهیرایشان و چنین گویند  
 کہ و در نزد من کسیست کہ سر

## ذوالودعات

طریقت را در قالب الفاظ ریخت و در آن زمینه تحریف کرد و چنانچه آنرا بسط داد و در فن کیمیاگری نیز دستی داشت و کتاب الرکن الاکبر و کتاب الثقة فی العنقه بهر دست و متوکل عباسی او را از مصر بصرم برآی کشاند و جایی نیز در بغداد زیست و از آن پس به مصر برگشت و در سال ۲۴۶ در گذشت و از ذوالنون حکایات بسیار نقل کرده اند و هم سخنان صوفیانه از جمله گفته است سه سفر کردم و سه علم آوردم در سفر اول علمی آوردم که خاص و عام بندیرفت و در سفر دوم علمی آوردم که خاص است با بیروت و در سفر سوم علمی آوردم که نه خاص پذیرفت و نه عام و تنها وی کسی ماندم ذوالودعات و دعوات بر وزن حسبات جمع رده بر وزن حسه بمعنی بهره سپید و آن لقب یزید بن ثروان قیسی است معروف به سه از مشاهیر احمقان و کودکان ناجائیکه در حق باو مثل زند و گوشت احمدی من سه به یعنی گوشت بر از هبه و در حق او داستانها آرد از جهاه گوشت شتری گم کرد و مانند آنکه آرد است

## ذوالودعات

هر آنکس که شرم را بیاید و بیارد دوشتر او را دهم و از جمله از مهره های سفید کردن بندی بگردان آویخت کسی از او پرسید برای چه چنان گردان بندی را بر گردان آویختی گفت از آن روی که خودم را بان بسناسم و هم گم اشوم و اینست سبب آنکه او را دوا آوردند که مدور دندان از نو بستند که شمی برادرش گردان بند او را چنانکه بهمه از گردش سرورن کرد و بگردان خود آویخت نامدادان که همه از خراب بست و گردان بند را در گردن مرا در دید رفت پس من کیستم و اینگونه تارها بسندان احمدی او را بحق شهره کرد ناجائی که نامش در اشعار افتاد و از جمله او محمد یحیی بن عیسا را نیز در نگره های من و من و لید عیسی گفته اند عش بجد و لا یخترک نول اما عیس من نری با بجد و رب ذی ارمه معل من المال و ذی عنجهیه مجید و د عس بجد و کن هبه ناله سی او را در حینه است اولاد و سبب تمام آن ارباب این شد که ابر بجد بچیری من مبارک با کسانی

در مجلس مهدی عباسی مناظره کرد  
 و شیبۀ بن ولید از کسانی جانب داری  
 کرد و بریحی حمله برد و بیهی بدان  
 ایات و دیگر مقاطع او را نکوهید  
 ذوالیدین یعنی صاحب دو  
 دست لقب خرباق اسلس سعایی  
 است که در خرباق گذشت و هم گذشت  
 که او را از آن روی که دراز دست بود  
 و با با هر دو دست کار کرد ذوالیدین  
 گفتند

ذوالیهین یعنی صاحب دو  
 دست راست لقب ابو الطیب طاهر بن  
 حسین بن مصعب بن زریق بن ماهان  
 خزاعی است سپهسالار لشکر مأمون و  
 فاج بغداد و در جنگی که میان امین  
 و مأمون در گرفت دلیرها کرد و دروی  
 بالشکر امین بسر کرد گی هلی بن عیسی.  
 ماهان جنگید و لشکر امین را  
 شکست داد و هلی بن عیسی را  
 بکشت و سرش را برای مأمون  
 فرستاد گویند بر بد مسامت میان روی و  
 خراسان را سه روز رفت و ذوالیمین  
 از روی ببغداد کوچید و شهر بغداد را  
 در میان حصار گرفت و نیروی امین را  
 بزانو در آورد و بغداد را از تصرف  
 قوای امین بیرون کرد و امین را کشت

و سرش را نزد مأمون فرستاد و در  
 جنگی که در روی کرد یکتن سپاهی  
 را با دست چپ بزد و او را دو نیمه کرد  
 و خبر این نیرو مندی بمأمون رسید  
 مأمون او را ذوالیمین لقب داد و  
 یکی از شاعران گفت کلناید بك  
 یمین حینت تضربه یعنی هر دو دست  
 دست راست است و قتی آنرا بکار زدن  
 بری و در روزهایی که بغداد را محاصره  
 کرد پیول حاجتمند شد و بمأمون نوشت  
 مأمون نیز بخالد بن ما جیلویه نوشت  
 که بلووام دهد اما خالد از و ام دادن  
 سرباز زد و ذوالیمین بغداد را گرفت  
 و خالد را پیش شکشید و گفت ترا  
 با سختترین عقوبتها بکشم خالد اموال  
 بسیاری داد تا از کشتش در گذرد  
 ذوالیمین بنذیرفت خالد گفت اشعاری  
 گفته ام آنرا گوش کن و آنگاه هر  
 چه خواهی کن ذوالیمین گفت بعنوان  
 گفت

زعمو بان الصقر صادف مرة  
 عصفور بر ساقه التفهیر  
 فمکلم الہ صفور نعت جناحه  
 والصفیر منقض عاصبه یطیر  
 مت یا هذا امثلک لقمة  
 و لیس شویت فانی لعقبر

خنتهاون الصقر المدلل بصیده  
 گرما دافلت ذلک العصفور  
 ذوالیمینین از شنیدن آن ایستاد  
 شکست شد و او را بحسین کرد و از  
 کشتنش در گذشت و نام و نوا الیمینین  
 را در سال ۴۰۰ و الی خراسان کرد و در  
 سال ۴۰۲ در گذشت و فرزندان او مدت  
 پنجاه و سه سال در خراسان ولایت کردند  
 و این سلسله را ظاهر بان گویند و  
 مرکز حکومتشان شهر بسجا بود  
 ذهبی منسوب است از ذهب بر  
 وزن طرب یعنی زر و ذهبی کسی را  
 گویند که طلاق می شود و آن لقب جمعی  
 است از جمله شمس الدین ابو عبدالله  
 محمد بن احمد بن عثمان بن قایم  
 شاعر در طبعه حاتم حدیث و علمای  
 تاریخ و رجال و صاحب کتاب میران  
 فلا عبدالهی بعدالرجال و کتاب بجزید  
 اسماء الصحابه و این کتاب منتخب  
 است از لغات است و کتاب تذکره الامم  
 و غیر اینها وی در دمشق سال ۶۷۳ از  
 مادر زاد و از خرد سالی خرا گرفته  
 حدیث پر داشت و در طالب حدیث  
 رحلت کرد و از وی است از هزار  
 در باب معانی را با یاد زاده من بر  
 کشید و اسرار حدیث کردید و از هر

سوح حدیث طالبان فراسویش کوچیدند  
 و در ذکاب را بتد ریس و نالیف  
 گذر آید تا در سال ۷۴۸ در گذشت و از  
 جمله احمد بن محمد بن حسن بن عتیق  
 ذهبی بلنسی در شمار فیلسوفان و طبیبان  
 و ادیبان ذهیبان و صاحب شرح کتاب  
 مسلم و غیران و متوفی ۶۰۱

ذقل و آن نام ذعل بن شیبان است  
 ثعلبیه بن عقیله است که پدر نیر است  
 از قبله بکر و از این تیره است حاج  
 الدین محمود بن محمد بن صفی بن محمد  
 و در او ذعلی حنفی در شمار ذهیبان  
 و ادیبان و صاحب کتاب المعتمد در  
 تصوف و کتاب الجهاد در فقه

ذیمونی منسوب است بذیمون  
 و در ذیمونی است از هر ای نام را و  
 از امام عبدالعزیز بن احمد بن محمد  
 بخاری ذیمونی در شمار ذهیبان شافعی  
 بدان منسوب است

ذکاب بر وزن کباب جمع است  
 بر وزن صعب یعنی برود کردن کاسه  
 سکه نه و دیگر است که به رختار اینها  
 و ساریت آنرا در کسب که مردم را  
 بدلائح آرد و بدلائح باشد بکار نند و  
 زبان از اسم است

رابعه بروزن فاطمه یعنی  
چهارمین و آن نام ام الخیر دختر  
اسماعیل عدوی بصری است از مشاهیر  
زنان صوفی مشرب و معاصر یاسقیان  
نوری گویند نوری در حضور رابعه  
گفت و احزناه داد از اند و هندیم  
رابعه گفت چنان سخن دروغت زیرا  
در چنان حالی نفس کشیدن نتوانی و  
بپتر آنست که بگوئی واقلة حزناه  
داد از کمی اند وهم و از سخنان او  
است

اكتبوا احساناتكم كما تكتبون سيئاتكم  
یعنی چو ناسکه بدیهای خود را  
پوشیده دارید خوبیهای خود را بپوشید  
و از نظام او است  
انى جمالك فى الفؤاد محدثى  
و اوست جسمى من اراد بجلوسى  
فألهبسم منى للجایس موانس  
و حبيب قلبى فى الفؤاد انيسى  
و در سال ۱۳۵ در گذشت و بعضی در  
سال ۱۸۵ نوشته اند و شاید وی  
چهارمین فرزند اسماعیل بوده که او  
را رابعه نام داده است

راجز بروزن ناصر کسی را  
گویند که بیچاره جز شعر برشته کشد  
و با سراید و رجز بکسی از حزر شعر

است بروزن مستغلبین شش بار و بر  
دو گونه است یا ایات آن دار ای  
يك قافیت است مانند ایات حریری  
و بدر تم انز لفته بدر ته

و مستشیط تتلظى جمر ته  
اسر نچو اه فلانت سر ته  
و کم اسیر اسلمته اسر ته  
الغنه حنی صفت مسر ته  
و حق مولی ابدعنه فطر ته  
اولاالتقى لقلت جلت قدر ته

و یا هر دو بیت دارای يك قافیت است  
مانند این شعر

یا سألنى عن الکلام المنتظم  
حد آ و نوعها و الی کم ینقسم  
حد الکلام ما افادا لمستمع

نحو سعی زید و عمر و متبع  
و گونه دوم را مزدوجه گویند  
و این نسیم بیشتر در ضبط قواعد و بیان  
فنون بکار رود و مجموع آنرا از جوزه  
گویند مانند از جوزه ابن مالک در  
نحو بنام الفیه و از جوزه ابو محمد  
صدائیه بن جیحان معروف بامین یاسعین  
در جبر و معانی را از جوزه ابو عبد الله  
قرطبی در نایب بنی بزمی را از جوزه ابن  
سینا در طلب و از جوزه ابی بن الدین  
محمد بن علی معانی معروف در جروض

وارجوزه محمد بن علی بن هانی در  
 فرائض وارجوزه ابو مرجان محمد بن  
 حرب حلبی در محارح حر وف و  
 ارجوزه ابن حرب در حساب معود و  
 ارجوزه بحر العلوم در فقه وارجوزه  
 حکیم سزواری در منطق و حکمت  
 وراجزای جمعی از تابعان است که  
 بنام موصی در بحر شعر نظم کرده  
 اند و گویند اول کسی که در جزایر بکار  
 کرد اشک بن چشم هفت سعد سجای  
 راجز است که دو دوره جاهلیت و  
 اسلام را در دو دوره پاره کرد شاهان  
 در زمان ارباب کاتبان و تکرار آن نیست  
 بلکه لغت را در اول ظهور کرده و  
 پیش از آنکه اشعار و یا در شعر در  
 بحر شعر نظام کردند و لغت را با  
 حول و هیاهو زبانیند

راد کانی محمد بن ابی براء  
 مروزی نادانی از برای طریقی از اس  
 فربه است بنواجه نظام المانی ابو طالب  
 محسن بن علی بن اسس بن محمد راد کانی  
 طوسی از مشاهیر و در آنکه در سال  
 ۲۸۰ هجری از مازران و ۴۰۰ هجری را به  
 راد کانی در سال ۳۰۰ هجری از آن  
 پس به ارجز است و علی بن ابی طالب  
 در ۳۰۰ هجری از آن

مصادره (۱) کرد خواجه ازوی رمید  
 و بهرو گریخت و پیغمبر بیگ داد بن  
 ویکال سلجوقی پدر الب ارسالت  
 پناهید و از گذشته و کون خود چیزی  
 چند بر او خرابند چندانکه در دل  
 جعفر بیگ سیدش افتاد و او را نزد فرزند  
 خود الب ارسالت فرستاد و پیام کرد  
 همه او را کاتب و معیار و از بدبختی و  
 شورش استادن آن و مواجه نزد  
 الب ارسالت زیست تا آنکه که الب  
 ارسالت عمید الملک کنیزی وزیر را  
 بکشت و وزارت را به خواجه سپرد و  
 از آن پس که الب ارسالت در سال  
 ۵۰۰ هجری در کتبت خواجه سلیمان  
 ما اسیاه را به سلیمان بر تانت و کار  
 و سایر مدینه و مواجه افغان و مدینه  
 در آن دوران در وزارت و اجهاد او را کتبت  
 ده سال در حصر الب ارسالت است  
 سال در و ز کار و کتبت و در آن

(۱) مصادره مال را از کسی در زمان  
 است و در  
 مصادره در  
 مصادره در  
 مصادره در

مدت از یکطرف بتدبیر امور کشور پرداخت و از طرف دیگر مدرسه ساخت و مساجد بنیان نهاد و املاک بر آنها وقف کرد و مدرسه نظامیه بغداد از ساختنهای تاریخی او است و خواجه مدرسه سازی را ابتکار کرد و با فقیهان و دانشمندان و صوفیان انس گرفت و مجالسش از فضلا پر بود و خود نیز مردی نیکو سیرت و نیکو رفتار بود گویند میان او و تاج الملک او و النایم مواهبتی نبود و مانند همه مردان که رغب بکدیگرند بدخواه بکدیگر بودند از اینرو تاج الملک با این هبازیه تا رکعت پنجم و چهارم اگر خواب را از او بگریزید و بگویند این هبازیه کت - گوئی کسی را بگویم که در خانانام هر چه بیم از گرم او است ثبت دارد زیست و این هبازیه این ایات است

لا غر و ان ملک ابن

اسحق و ساعده القدر

و صفت له الدنيا

و غس الوالنایم الکار

والد امر کالد و لاتب

لپس درود الالباب

و سو اچه در سینه کت در شهر انار

بمثل مشهور اشارت کرده است که مردم طوس گاوته و نظام الملک از همان گاوته و با این وصف بروی ابن هبازیه یاورد اما در پایان میان او و سلطان ملکشاه را ترکان خاتون تیره کرد چه خواجه میل خاطرش به برکیاروق بود که چنانشین ملکشاه گردد و ترکان خاتون هوایش در سلطنت فرزندش محمود بود و همین موضوع سبب قتل خواجه شد و بدست یکتبن دیلمی بنام ابو ظاهر که در لباس تصوف بود و در شمار هدائیان حسن صباح چراخت کاردی بدو رسید و فردای آنروز در گذشت و این واقعه سال ۴۸۵ نزدیک نهاوند اتفاق افتاد و جنازه او را با صندل بر دند و در آتینا بخاک سپردند و گریه خبازیه از آن پس که بیخروج نکرد دید این ایات بکنند

بکنند اذبال بر ای شامه امار

گر دستم از چهره ایام ستردم

طسراچی نگو نامی و مشهور معاد

پس مالک العرش بوفیم تو مردم

آمد زدهها مدت عمرم نبود و سه

در شهر شهراد شهر دست پخت کاره مردم

بکنند استم آن خدایت دیرینا برترند

راذانی

راذانی

رازی

او را بخدا و بخداوند سپردم  
و باین وصف سلطان ملکشاہ  
وزارت را بتاج الملك رقیب خواجه  
و وزیر ترکان خاتون بخشید و خود  
نیز پس از هیچند روز در گذشت و  
معزی در این باره گفت

رفت دریاک مه بقردوس برین دستور پور  
شاه برنا از بی او رفت در ماه دگر  
کرد ناگه قهر یزدان عجز سلطان آسکار  
قهر یزدانی ببین و عجز سلطانی نگر  
و از تألیفات خواجه کتانی است  
در آیین جهاننداری بنام کتاب سیاست  
رہا حیر الملوک

راذانی منسوبست بر اذان بر  
وزن دامن و آن نام یازگرت در  
ناحیه بغداد شامل دیها و مزارع و  
ابو عبد الله محمد بن محمد راذانی در  
شمار زادگان و متوفی ۴۸۰ بدایت  
منسوبت ویر نام مؤلفی است در  
مدینه و او سعید ولد بن کثیر بن  
سنان منسی راذانی در شمار محدثان  
بدان منسوبست.

راذانی منسوبست بر اذان بر  
وزن بابک و آن از قرای اعقاب است  
و ابو عمرو خالد بن محمد راذانی  
اسفراہی در شمار محدثان و ابو الرجاہ

بدر بن ثابت بن روح راذانی اصفهانی  
در شمار صوفیان و محدثان و متوفی  
۵۳۲ بدان منسوبند و نیز نام محلی  
است در روجرد و ابو النجم زیند بن  
صالح بن عبدالدار راذانی روجردی  
در شمار فقیهان و متوفی ۵۴۷ از آن  
محدث است

رازی منسوبست بر خلاف قیاس  
بری و آن از شهرهای بزرگ ایران  
بود که در فتنه مغول رو بویرانی نهاد  
و شهر تهران که نونی سپس جای آنرا  
گرفت و اکنون درهه ایران شهری  
اباد بر و باشکوه راز ایران است  
و نه شهری شماره مردم آنرا سردوری  
نیز در زمان پیش چنان بود و از این  
شهر دانشمندان بزرگ و نامور  
برخاستند مانند ابو جعفر محمد بن  
عباد الرحمن رازی از امام مسکومان  
که در تبه بیاید و مانند ابو علی احمد  
بن محمد بن یحیی رازی حکیم در  
مسکویه بیاید و مانند شیخ جمالدین  
رازی که در دانا گذشت و مانند قطب  
الدین ابو جعفر محمد بن محمد بویسی  
رازی از دو مان آل موسی و در طبقه  
حکیمان و فقیهان و ادیبان و محدثان  
و صاحب کتاب احوال کما ت و شرح



شبهه منطلق و شرح المطالع و شرح  
در اعداد علامه و دو حاشیه بر کشف  
کوچه کبر بنام بحر الاصداق و نذر گنر  
بنام تحفة الاشراف و غیر اینها قطب  
الدین رازی در قریه ورامین ری از  
مادرزاد و چندی از محضر علامه سنی  
استفادت کرد و در دمشق سال ۷۷۶  
در گذشت و در صالحیه بهاگ رفت و  
مانند ابوکر محمد بن زکریای رازی  
در طبه فیلسوفان و طبیبان و شمس  
و این چیز است که نسبت طبس برد بگر  
فون چربید و سر آمد طبیبان عصر  
اسلامی گردیدند و از امثال طبیبان است  
که طب معدوم بود و جالیوس آن  
را موجود آورد و پراکنده بود و رازی  
آنرا فراهم کرد و ناهب بود و این سه  
آنرا نامل کرد رازی بیس اودوست  
کتاب پرداخت و کتب طبیبی او در بعض  
علمی اروپا بسیار مؤثر بود و سالیان  
بسیار کتب او در مدارس طبیبی اروپا  
مدریس شد و نامهای کتب او را این  
ندیم در فهرست و عطفی در اخبار  
الاسکما و دستگران بنام آورده اند از  
جملة کتب التالوی سنی مابقی جمیع  
اجواب طبیبی و بردگترین کتب طبیبی  
و کتب الی ضروری و این کتاب

را برای منصور بن اسمعیل حاکم ری  
تألیف کرد و کتاب من لا یحضره  
الطیب و شیخ صدوق کتاب من لا  
یحضره الفعیه را از نام آن کتاب گرفته  
است و کتاب الادویة الموجودة بكل  
مکان و کتاب الطب الملوکی و کتاب  
بره الساعه و کتاب فی ان صناعه الکیمیة  
الی الوجوب امر ب منها الی الامتاع  
و کتاب موسم الامراض و علاجها و  
غیر اینها رازی چندی در بیمارستان ری  
کار کرد و سپس در بیمارستان بغداد  
بمعالجت راجوران پرداخت گویند  
وقتی در در زمانگاه نشست شاگردان  
پیش روش شمس و سپس شاگردان  
شاگردان و آنگاه شاگردان  
شاگردان شاگردان و بنام تربیب  
معالجت بیماران را کرد و بیماران  
نفس نزد زبردستان رفتند و هرگاه  
از معالجت درماندند نزد زبردستان  
رفتند و همین تربیب نا رازی رسند  
و ار سنان او است تا توانی خویشتن  
را خدا درمان کنی بدوا درمان کن  
و باروی بتک در خویشتن را معالجت  
این مداروه ای حاد بردار و نیز اگر  
پرسنگ دانا و بیمار فرمانبردار باشد  
در رنگ مرض در بدن بسیار کم باشد

در ازی در پایان عمر نابینا گردید و در  
 سال ۳۱۱ در گذشت و مانند ابو عبدالله  
 محمد بن عمر بن حسین بن حسن بن علی  
 تیمی رازی معروف با امام نصر و ملفف بفخر  
 الدین و مشهور بان خطیب در شمار  
 متکلمان و فقیهان و فیلسوفان و از این  
 روی که در فن کلام بدری بسزا داشت  
 او را امام المتکلمین گفتند و صاحب  
 کتاب تفسیر بزرگ بنام مفاتیح الغیب  
 و کتاب اسرار التزیل و انوار التأویل  
 و کتاب المصنوع در علم اصول و  
 کتاب المحصل و کتاب ابواب الاشارات  
 و کتاب شرح الاشارات و کتاب  
 الاربعین فی اصول الدین و کتاب زبده  
 الامکار و عمده العطار و کتاب السر  
 وم و کتاب شرح سقمه الرند و  
 کتاب المتطالب العالیه فی الهمم  
 و کتاب السباحة المشرویه و کتاب  
 الحی در حکمت و کتاب جماعه  
 السعاده و کتاب شرح هیچ ابلاغه  
 تا تمام و میراینها بحر الدین در آرز  
 هر ما بحر اسرار  
 باور را از هر کرد و از آنجا باز بحر اسرار  
 بر گشت و حواریه شاه محمد بن سکش  
 پیوست و سرایش زدند شد و در پایش  
 عمور و در شهر هرات زیست و در

همانجا بماند تا سال ۶۰۶ در گذشت  
 و در دوران فارسی و عربی شعر گفت و  
 این ابیات از نظم عربی او است  
 نهیة اقدام المقول عقبال  
 و احکثر سعی العالیین ضلال  
 و ارواحنا فی وحشة من جسمنا  
 و حاصل دنیا نادبی و وصال  
 ولم نستغمدن بحضا طول عمرنا  
 سوی ان جمعنا فیه قیل و قال  
 و کم قدر ایتنا من رجال ودولة  
 فباد و اجیما مسرعین و زانو  
 و کم من جبال قد علت شرفانها  
 رجال فزالو و العجبال جبال  
 و از نظم فارسی او است  
 که مردم در خور اثبات تو نیست  
 و آرامش جان بجز مناجات تو نیست  
 منت دان ترا هوا جسی کمی دام  
 داننده ذات و بجز ذات تو نیست  
 در گز دل من ز سلیم محروم نشد  
 کم ماند ز اسرار ~~حک~~ معلوم نشد  
 هفتاد و دو سال مکر کردم شب و روز  
 معلوم شد ~~حک~~ هیچ معلوم نشد  
 ارسم بروم عالم جلت با دیده  
 بیرون شوم از جهان جهان نادیده  
 در عالم جان چون روم از عالم من  
 م تن عالم جانت نادیده

و مانند امین احمد رازی فرزندی  
خواجہ احمد در شمار ادیبان و صاحب  
هفت اقلیم در جغرافیای شهرها و  
هم در ترجمت علماء و شعر این کتاب  
و در مدت شش سال بانجام رساند و در  
سال ۶۰۲ از تألیف آن فراغت یافت  
و مانند شمس الدین محمد بن فیس  
رازی در شمار اعلام ادیبان بخصوص  
درفس عروض و فائیت و صاحب کتاب  
المعجم فی معاییر اشعار المعجم و کتاب  
المعرب فی معاییر اشعار العرب و کتاب  
حدائق المعجم شمس الدین چندی در  
ماوراء النهر و خراسان زیست و در  
هنگام هجوم مسلمانان بخراسان کوچید  
و از آن پس بفارس رفت و بانامک سعد  
بن زنگی نزدیک گردید و پس از وی  
بفرزندش ابو بکر بن سعد پیوست و  
ایند ابو الفتوح حسین بن علی رازی  
که در خزاعی گذشت

رأس المدری رأس برون

یأس بمعنی سرو مدری منسوبست بمر  
بروزن حجر بمعنی شهری و رأس  
انمدری بمعنی سر و مردم شهر و  
باید دانست که عربان شهریان را اهل  
المدری و مدری گویند و صحرا شینان  
را اهل الو بر و وبری خوانند و

سروش اینست که عربان شهرها را از  
شاک و گل سا کردند و در آنها زیستند  
و در صحرا از و بر (بسم) چادر بافتند  
و خانه بنا کردند و در آن مسکن  
گرفتند و اهل المدری بمعنی مردم خانه  
و اهل الو بر بمعنی مردم خیمه نیز  
مدری بمعنی شهری است و وبری بمعنی  
خیمگی است و رأس المدری لقب جعفر  
بن عبدالله بن جعفر بن عبدالله بن جعفر بن  
محمد بن علی بن ابیطالب است از نقابت  
فقیهان و محدثان خاصه و مادرش آمنه  
دختر عبدالله بن عبدالله بن حسن بن  
علی بن حسین است و اشخاص در  
کوفه و بصره زیستند و بعضی از  
افاضل اعلام در معنی رأس المدری  
راه بیخ و خمی را رفته و پس از  
بوفید، چنانچه بیخ و خم و پشت سر  
هم از اختن چندین احتمال باز باهمان  
سرگستگی نخستین پاینده است و چنین  
است راه پندار

موبست بر اسب بر

وزن کاسب و آن نام راسب بن چندین  
بن مالك بن نصر بن ازد است پدر  
بیره از قبیله ازد و از این تیره است  
عبدالله بن مسلم راسبی بصری در  
بار معدن خاصه و نیز هفتاد بن

داعی

میهند راسبی بصری در شمار دلیران و  
فوالیات امیر المؤمنین و در همه  
جنگها بالور بود و پس از شهادت مولی  
بامام حسن (ع) پیوست و پس از وی  
بامام حسین (ع) و از آن پس که  
شنید امام حسین بعراق رسید از  
بصره بیرون تاخیز و همی راه نور دید  
تا بحکر بلا رسید اما وقتی رسید  
که امام حسین را کشته بودند و سپاه  
عمر بن سعد از آن پس که دانستند  
بیزای چه مقصود بی بآن سر زمین  
آمده است آهنگ گشتنش کردند  
هدفای نیز دلیرانه جنگید تا کشته  
گردید و نیز از آن تیره است عبدالله  
بن وهب راسبی رئیس خوارج و  
نظمینر کسی است که پس از قضیه  
تعمیم خوارج بالور بیعت کردند و از  
وا بریاست من گزینند و داعی بصری  
درد (نه نشانی) و نیز مرد گران بار  
است

راصد بروزت شاهد به معنی  
دیددوز و در اصطلاح ستاره شناسان  
کسیست که چشم بر ستارگان دوزد  
و جنبش آنها را نگرد و ضبط کند و  
رصد خانه جانیست که نگریستنهای  
منجهان در آنجا باشد و راصد و صف  
هر کسی است که چنان باشد و بخصوص  
وصف تقی الدین محمد راصد در  
شمار ریاضی دانان و مجیمان و علمای  
رصد و صاحب کتاب بغیة الطالب و  
کتاب کواکب دریه و کتاب دستور  
الترجیح و کتاب ریحا نة النروج  
و کتاب منتهی الافکار و متوفی ۹۹۳  
داعی بروزن داعی کسی است  
که گوسپند و پانگور و پانگور  
آز نام حسین بن همان وقت در است  
در حقیقه شاعران است و معاصران  
و هر دو زور از است و در  
وصف سرین کرد داعی که  
عذر از تران زیارت گفته است

راشدی منسوبست به بنی راشد  
که تیره از قبایل لیم آمد و جمعی از  
صحابه و محدثان بدان منسوبند و اما  
قاسم بن یحیی بن حسین راسبی در  
شمار محدثان منسوبه و صاحب کتاب  
آداب امیر المؤمنین و منسوبست به بنی ابرو

انی و ایاك فی الشکرین النبی قصود  
خطوبی و نیاك و الزجد اقدیر  
تالیه و النانیع الممد بان من عذر  
هو لاشفاء له و الری لری  
راشبی و یا لری غریب  
کسی است که دل در چیزی پیدا کند

پس از آن فی آید و کسی است که ذیل  
از چیزی بردارد اگر پس از آن عن  
باشد و آن لقب ابو القاسم حسین بن  
محمد بن مفضل اصفهانیست در طبقه  
محدثان و لغویان و محدثان و کاتبان  
و حکیمان و صاحب کتاب مفردات  
القرآن و کتاب (فائزین البلاغه و کتاب  
المعاضرات و کتاب الذریعه الی مکرم  
الشریعه و تفسیر قرآن ناتمام و کتاب  
تفصیل النشائین و تحصیل السعادتین و از  
نظم او است

یا من تکلف اخفاء الهوی کلفا  
ان التکلف بآنی دونه التکلف  
و للمعجب لسان من ضمیره  
بسا تعن من الا هواه یعترف  
و در سال ۵۶۵ در گذشت

رافعی منسو بست با نورانی  
ابراهیم صحابی که در سنک کاتبان  
امیر المؤمنین بود و در شمار  
برگزیدگان شیعیه است و اسمعیل بن  
حکیم رافعی در شمار محدثان بلندقدر  
امامیه باو نسبت رساند و اما ابو القاسم  
عبدالکریم بن محمد بن فضل رافعی  
قزوینی در طبقه فقیهان شافعی و در شمار  
محدثان و مفسران و فقیهان و صاحب  
کتاب التدریس فی علماء قزوین

و شارح کتاب الوجیز غزالی در فروع  
در دو شرح بزرگ و کوچک و  
بزرگ آن بنام فتح العزیز و این  
شرح همان است که فیومی در غریب  
آن کتابی نوشت بنام مصباح المتیر  
فی غریب الشرح الکبیر و متوفی  
۶۲۳ منسو بست بر افغ بن خدیج  
صحابی رافعی در دو زبان عربی و  
فارسی شعر گفت و از نظم عربی او است  
اقیما علی باب الرحیم اقیما

ولا تنبأ فی ذکره فتهنبا  
هو الرب من یقرع علی الصدیق بابه  
بجده رؤفا بالعباد رحیما

و از نظم فارسی او است  
رخت دلم هر چه بود عشق بفارت ببرد  
صبر نه راهی است خوار عشق نه راهی  
است حرد

هر که بمیدان عشق گام نهد کام یافت  
هر که در ایوان صبر پای نهد دوست برد  
بار جفایای دوست گوه نتاند کشید  
حلقه زلفین بار باد نیارده شمرد  
وصل شد و هجر ماند آه که در باغ عمر  
خار ببری رسید گل بچو انی ز مرد

و نیز این رباعی از او است  
در جامه صوف بسته ز نار چه سود  
در صومعه رفتند دل بی بازار چه سود

ز آزار کسان راحت خود میطلبی  
 یک راحت و صد هزار آزار چه سود  
 و بعضی او را از قریه بنام رافعان  
 قز وین دانند اما درست آنست که  
 نوشته گردید و نیز رافعی لقب پدر او  
 ابوسعید محمد بن فضل است در شمار  
 هار فان و شاعران و حکیمان و حکیم  
 خاقانی او را مدیحت گفته است و از  
 نظم او است

طلب کردن علم از آنست فرض  
 که بی علم کس را بحق راه نیست  
 کسی ننگ دارد ز آموختن  
 که از ننگ نادانی آگاه نیست  
 و این دو شعر را بعضی بهر زند او  
 هید الکرم نسبت دهند

رافعی منسوبست بر افقه از  
 قرای بحرین و از این قریه است محمد بن  
 خالد بن بخیله رافعی در شمار محدثان  
 و از مشایخ بخاری و نیز منسوبست بر افقه  
 از قرای عراق بر کنار قرات که آنرا  
 ربه نیز گویند و از این قریه است  
 عیسی بن معلی بن مسلمه و افقی در شمار  
 ادیبان و شاعران و صاحب کتاب تبیین  
 الغموض فی علم العروض و از تألیف  
 آن سال ۵۶۰ فراغت یافت و کتاب  
 المعونه در نحو و دیوان شعر و متوفی

۶۰۵ و ندانستم عهد الله رافعی که در  
 طریق صدوق افتاده است بکدام یک  
 از دو قریه نسبت رساند

رامشی با ضم میم منسوبست  
 بر امش و آن نام دو قریه است یکی  
 در بخارا و گویا معرب نام قص همان  
 رامیشن باشد که در را میشتی بیاید و  
 از این قریه است ابواسحق ابراهیم  
 رامشی در شمار محدثان و دیگری از  
 قرای نیشابور و از این قریه است ابو  
 نصر محمد بن محمد بن احمد بن همام  
 (۱) رامشی نیشابوری در شمار مقرران  
 و محدثان و ادیبان و شاعران و از  
 شاگردان ابوالعلاء مری و متوفی ۴۹۴  
 و از نظم او است

و لما برزنا للمرحیل و قربت  
 کرام الماطایا و الרכاب تسیر  
 وضعت هلی صدری یدی مباردا  
 فقلوا محب للمناق یشیر  
 فقلت ومن لی بالمناق وانما  
 تدارکت قلبی حین کا دبیطیر  
 و در قدرت زر و نیرو مندی آن  
 گفته است

(۱) همام با فتح اول و دوم و سوم  
 معرب است و ربه هارسی آن را  
 ندانم

واذا اقيت صعوبة في حاجة  
 فاحمل صعوبتها علي الدينار  
 وابعثه فيما تشتهيته فانته  
 حجر يلبث سائر الاجهار  
 ودر سنگيني وظائف زندگي  
 بردوران سالخوردگي خود گفته است  
 و كنت صحيبها والشباب منادي  
 و انهلني صفو الشباب و علمي  
 وزدت علي خمس امانين حجة  
 فجا ، مشيبي بالرضا و اعلمي  
 سميت تكاليف العباة و هلتي  
 وما في ضميري من عسى و لعلي  
 راهيشي منسوبست براميش  
 بروزن كافيتر از قرای بخارا و ابو  
 ابراهيم روح بن مستنير راميشي بخاري  
 در شمار معدنان و خواجه علي نساج  
 مشهور بخواجه عزيزان راميشي در شمار  
 اعظم سلسله تشنه ندي و از مشايخ طريقت  
 بدان منسوبند خواجه علي در راميش  
 پيشه با مندي داشت و از همان رهگذر  
 معاش کرد و اشعاري نيز نظم کرد و  
 از او است

نفس مرغی مقید در درون است  
 نگهدارش که خوش مرغی است دمساز  
 ز پناش بند نگسل تا نه بر د  
 که نتوانی گرفتن بعد پر و از

چون ذکر بدل رسيد دلت درد کند  
 آت ذکر بود که مرد را مرد کند  
 هر چند صکه خاصيت آتش دارد  
 ليکن دو جهانست در دل تو سرد کند  
 خواجه علمي در پايان عمر بنحو ارزم  
 رفت و در همانجا سال ۷۲۱ در گذشت  
 راوندی منسوبست براوندی  
 وزن يابند از قرای کاشان و جمعی از  
 اعظم علماء از آن قریه برخاستند از  
 جمله ضياء الدين او الرضا فضل الله  
 بن علي بن عبيد الله حسيني راوندی  
 کاشانی در شمار فقيهان و ادیبان و  
 معدنان و صاحب کتاب ضوء الشهاب  
 و کتاب نظم العروض لقلب العروض  
 و کتاب ادعية السر و کتاب الموعز  
 الکانی فی علم العروض و الفوائی و  
 کتاب النوادر و شرح الرسالة الذهبية  
 و شرح نهج البلاغه و کتاب الاربعين  
 و غير اينها سمعانی در کتاب انساب او  
 را بهاگی و دانشمندی ستوده و گفته  
 است در کاشان آهنگ دیدارش کردم  
 و چون بدر خانه اش رسيدم بر علم از  
 خانه اش اين آيه را نوشته دیدم

انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس  
 اجمعين ابيت و يعطونكم من فضله  
 آنرا گواه طهارت و پاکی او گرفتیم

و آنگاه بديدارش رسيدم و او را بالا  
تراز آنچه شيدم ديدم و قطعاتي از  
شعرش نوشتيم و اين ابیات را مخطوحت  
نوشت و من داد

هل لك يا معروف من راجع  
او جاجر من جبهك العاير

ا من بعضي و عند آلم يحيى  
و اليوم بعضي لوجه الناصر

هد لك العار حكد ا بعضي  
ما ائنه العايرى بالعاير

وار حمله وطب الدين ا واليوس  
سعيدس همه لفقس حسن راوندي در

طهره هه بان و محذنان و مسران و  
مستكلمان و حيا حب كتاب العيسى و

كتاب حلاص العاير و كتاب مباح  
البراعه في شرح مع الاثنه و كتاب

الذمه و دهن الاحمار و الامود و  
كتاب المعراج و التراج و كتاب

قصص الاسار و كتاب بهار الاثنه  
و كتاب المسعصى في شرح الدرهم و

كتاب زهر الساعده و مر المناوشه و  
كتاب النماز في جميع العبادات و

كتاب المصنوع و كتاب الالاب  
و غير ادبها فقلت الذين دار في دور

هم شعر بود و كتاب هاله دور  
او ديوان شعر از اسب اما ارباب

براهم از مخطوماتش چيري نياورده  
انند در سال ۷۲۳ هـ در گذشت و قورش در  
صحن جديد هم مراري مشهور است  
و اين راوندي كتيب مشهور را ابو الحسن  
احمد بن يحيى بن اسحق راوندي است  
در شمار مشاهير مستظمان و مستظمران  
و در عهد ريبست و با علمای معاصر  
خود بسيار مباحثه كرد و يكصد  
و چهار ده كتاب پيدا كرد از جمله  
كتاب الناح و كتاب الاله و كتاب  
العصب و كتاب الامانه و كتاب اللؤلؤ  
و كتاب نهضة المعراج و كتاب المرشد  
و كتاب التمدد ال و ال و كتاب  
عنه كنه و اين ابیات از نظم او  
است

معن الرمان كثيره لا قيمه  
و روده يارب طلا هياد

مذك الا طرمه با ترقى دنيا هم  
و براه رها في يد الاله و عاد

من عحيبا بان امر و  
ادامه الاحكام دهن الكام

بموت و ما خصمات نفسه  
سوي طامه ا به ما علم

از او است  
در حساب من و مع انشا اله و ربه

از او است  
در حساب من و مع انشا اله و ربه



